

ترجمه: محمد قاسم آسمایی

ملک خرس

یا

حقایق پشت پرده جنگ در افغانستان

نویسنده: محمد یوسف و مارک ادکین

قسمت شانزدهم

دو فاجعه بزرگ

"میخواهید بدانید چرا حمله بر جلال آباد عمل احمقانه است؟ برای این احمقانه است که در نتیجه آن ده هزار نفر کشته خواهد شد... و اگر احياناً ما آنرا تصرف هم نماییم، پیامد آن چه خواهد بود؟ روسها با بمبارد پوست ما را خواهند کشید. این است نتیجه آن."

با Robert D. Kaplan نویسنده کتاب "سربازان خدا" 1990

در اوایل ماه اپریل سال 1988 در حدود ساعت ده بجه صبح یک روز آفتابی، شهر راولپندی را انفجار بزرگ و مدتش لرزاند. بسیاری از مردم تصور نمودند که هند بر پاکستان حمله نموده و یا هم بم اتمی و یا تأسیسات اتمی پاکستان منفجر شده است. دود سیاه سمارق مانند بزرگ به بلندی هزاران فوت آسمان را فرا گرفت و به تعقیب آن بارانی از راکت های خورد و بزرگ که در زمین و هوا منفجر میگردد، منطقه اطراف آن را فرا گرفت و تقریباً برای دو روز صداهای مدتش انفجارات آن ادامه یافت. راکت ها تا شعاع 12 کیلومتری محل نیز اصابت نمود. در نتیجه این انفجار تمام اسلحه و مهمات که بیشتر از ده هزار تن میشد و (آی. اس. آی) آنرا برای پیشبرد جنگ در افغانستان در کمپ اوجره تهیه و ذخیره نموده بود، از بین رفت که شامل در حدود 30000 میل راکت، هزاران هزار مرمی هاوان، ملیونها فیر مرمی مختلف النوع، مین های بیشمار ضد تانک، مهمات ماشیندارهای recoilless و راکت های ستینگر بود. اینگونه انفجار در طول تاریخ پاکستان سابقه نداشت. در نتیجه انفجار هرج و مرج به مفهوم حقیقی کلمه بوجود آمد، کوچه ها و مناطق اطراف محل پر از کشته ها و زخمی ها شد و در مجموع بیش از صد تن کشته شده و هزار تن دیگر مجروح گردید. پنج کارمند (آی. اس. آی) نیز کشته شد و 20 - 30 تن دیگر مجروح گردید.

دشمنان جهاد وقت مناسب را برای انفجار دادن انتخاب نموده بودند، زیرا در طی چند روز بعد از آن توافقات ژنو با شوروی ها امضا و یک ماه بعد خروج عملی قوای آنها آغاز گردید و در این فاصله زمانی، در نتیجه انفجار گدامهای اکمالاتی مجاهدین کاملاً از سلاح و مهمات خالی شد. من در زمان کارم در (آی. اس. آی) سعی میکردم تا سلاح رسیده، کمتر در اینجا ذخیره گردد، اما در چار ماه اخیر تمام سلاح و مهمات رسیده در کمپ اوجره جانجا گردیده و طبق پلان حمیدگل باید مستقیماً به قوماندانان توزیع میشد. چون در سیستم اکمالاتی (سی. آی. آی) نواقص موجود بود، گاهی در نتیجه نرسیدن کامل یکنوع سلاح،

توزیع بخش رسیده آن نیز معطل میگردید که در نتیجه مقدار زیاد سلاح و مهمات گوناگون در کمپ راولپندی انبار میشد. بد تر از همه، این سلاح و مهمات باید تا تسلیمی به قوماندانان مربوطه در سرحد، در اینجا ذخیره میشد که در نتیجه شرایط نامساعد زمستان این پروسه سه ماه به تعویق می افتاد و با فرارسیدن فصل بهار در حالی که مجاهدین ذخایر قبلی را به مصرف رسانیده بودند، غرض اکمالات مراجعه نمودند در حالی که گدام کاملاً از بین رفته بود.

هرگاه این انفجار ناشی از خرابکاری عمدی بوده باشد، پس طراحان در فرصت مساعد و حساس، ضربه مؤثر و کاری را وارد آورده بودند. با آغاز انفجار، داد و فریادها، سوالها و اعتراضات گوناگون بلند گردید که از جمله این حادثه چرا و چگونه به وقوع پیوست؟ چرا اینقدر مقدار زیاد سلاح و مهمات در مجاورت منطقه مسکونی جابجا گردیده بود؟ مسئول این حادثه کی است؟ مقامات ملکی حکومت تحت رهبری صدراعظم، اردو و (آی. آس. آی) را مقصر حادثه میدانست و اردو به نوبه خود آنرا ناشی از بی کفایتی (آی. آس. آی) قلمداد نموده و هر دو مقام، جنرال اختر را باوجود که یکسال قبل از (آی. آس. آی) منفصل شده بود بخاطر این نكوهش مینمودند که چرا کمپ اوچره را به گدام سلاح مبدل نموده است. در حالی که هر دو مقام یعنی رئیس جمهور و صدراعظم از موجودیت چنین سلاحکوت آگاه و از آن بازدید هم نموده بودند و هیچ اعتراضی را در مورد قبلاً نه نموده بودند. این فرصتی مناسب بود تا جنرال اختر، (آی. آس. آی) و اردو مورد ملامتی و سرزنش قرار گیرند. رئیس جمهور که همزمان لوی درستیز قوای مسلح نیز بود از اردو حمایه و پشتیبانی نمود، زیرا مناسباتش از مدت ها قبل با حکومت غیر نظامی و بصورت مشخص با صدراعظم تیره بود و نمی توانست مسئولیت حادثه را متوجه اردو و (آی. آس. آی) بسازد. روی همین علت وی از جنرالان خویش اختر و حمیدگل حمایت نمود. این حادثه مناسبات رئیس جمهور و حکومت را بیشتر تیره ساخت، چنانچه ضیاء در ظرف چند هفته صدر اعظم را برکنار و اسامبله ملی و ایالتی را منحل نمود و صدر اعظم را که میخواست مانع ترفیع عده از جنرالان شود بازداشت و خواستار بررسی و آگاه ساختن مردم در مورد شد.

برای بررسی و تحقیق قضیه انفجار، هیئت تحت ریاست دگر جنرال عمران خان قوماندان گارنیزون راولپندی توظیف گردید. وی مایل به اینکار نبود و من فکر میکنم که حتی نمیتوانست بفهمد که چه اجراءات نماید، زیرا وی از یکطرف از جانب ضیاء و از طرف دیگر توسط صدراعظم تحت فشار قرار داشت. به باور من صدراعظم خواستار آن بود که مسئولیت جنرال اختر در قضیه مسجل گردد و ضیاء علاقمند بود تا قضیه بدون سروصدا و بدون اینکه کسی مقصر شناخته شود، ختم گردد. در نتیجه، اجراءات عمران خان سبب بر آشفته شدن هر دو مقام گردیده و سر انجام تحقیقات قضیه بدون اینکه مسئولیت متوجه کسی گردد خاتمه یافت. من نتوانستم بفهمم که قضیه تصادفی و یا هم عمدی بود، اما در هر حال کسی مجازات نگردیده و هر دو جنرال، اختر و حمیدگل به وظایف خویش ادامه داده و صدر اعظم سبکدوش و نتایج تحقیقات به آگاهی عامه مردم رسانیده نشد.

من نیز به حیث شاهد مورد پرسش هیئت تحقیق قرار گرفتم، باوجود که در اثنا تحقیق بعضی مسائل روشن شد، اما شیوه کار و اجراءات آن ها طور شاید و باید مؤثر نبود. در نتیجه تحقیق ثابت شد که منبع اولی آتش، صندوق های بود که در آن راکت های ساخت مصر قرار داشت و (سی. آی. آی) آنرا به غرض آموزش مقدماتی به کارمندان (آی. آس. آی) سپرده بود. جانب مصری خلاف اصول نگهداشت فیوزهای انفجار دهنده را نیز نصب راکت ها نموده بود. احتمال اینکه یکی از راکت ها در نتیجه سهل انگاری به زمین اصابت و انفجار نموده و یا اینکه مواد داخلی راکت در نتیجه فرسوده شدن خود بخود مشتعل گردیده و سبب انفجار شده باشد موجود بود. در مرحله اول آتش سوزی، تلاش برای خاموش ساختن آن صورت نگرفته، و همه مصروف نقل و انتقال مجروحین گردیده و در ظرف 8-10 دقیقه آتش به سایر جاها سرایت و سبب انفجار بزرگ شده بود.

من بطور قاطع در مورد تصادفی بودن و یا هم عمدی بودن قضیه ابراز نظر کرده نمیتوانم. اگر تصادفی بوده باشد، چگونه احتمال دارد که چنین تصادف در یک مرحله حساس واقع گردد. منشه آتش سوزی راکت مصری تثبیت گردید، اما اینکه در نتیجه سهل انگاری مشتعل گردیده و یا کسی عمداً صندوق آنرا آتش زده و فرار نموده است، تثبیت نگردید. سهل انگاری در خاموش ساختن حریق و کمک به مجروحین اولی مبرهن بوده است. باید گفت که این اولین آتش سوزی در کمپ اوچره نبوده است. تقریباً چار سال قبل نیز در نتیجه بیرون شدن مواد (فاسفورس سفید) از بم های کهنه زمان جنگ دوم جهانی، آتش شعله ور گردیده و یکی از محافظین با قبولی خطر مرگ حتمی آنرا از دیپو بیرون پرتاب و جلو پخش شدن آتش و انفجار را گرفته بود. بعدها با استفاده از آن سیستم اطفاء حریق بهتر بوجود آمده و مؤلفین و مسئولین بیشتر متوجه جلوگیری از خطرات احتمالی شدند.

کسانی که حادثه را ناشی از عمل تخریبکاری میدانند، استدلال مینمایند که وقوع حادثه در چنین وقت حساس که قوای شوروی در حالت بیرون رفتن است و دیپو نیز مالامال از سلاح و مهمات بوده هدف مساعد برای دشمن دانسته میشد و مجاهدین مصمم بودند تا خود را برای حملات بهاری آماده نمایند. ممکن راکت های ذکر شده در مصر و یا هم در پاکستان توسط تادیه پول از طرف (ک. گ. ب) دستکاری و توسط وسایل کنترل شونده از فاصله دور منفجر گردیده باشد. دسترسی دشمن به داخل دیپو ناممکن بود، زیرا دیپو بطور دوامدار تحت محافظت جدی قرار داشت. هم چنان این احتمال نیز موجود بود که صندوق در نتیجه فعالیت آله انفجاری از فاصله دور به زمین افتاده و باعث ایجاد انفجار شده باشد.

هرگاه انفجار ناشی از عمل خرابکارانه بوده باشد، پس اتهام اصلی متوجه شوروی است، با در نظر داشت اینکه امریکایی ها نیز مایل بودند تا در پروسه خروج قوای شوروی مانع ایجاد نشود. آنطور که قبلاً نیز تذکار رفت، سیاست آنان در حال تغییر بود و میخواستند تا حالت بن بست به میان آمده و بنیاد گراها نتوانند به پیروزی نظامی دست یابند و اینکه مجاهدین از دسترسی به سلاح و مهمات در همچو موقع محروم گردند، کاملاً با خواست های آنان تطابق داشت. امریکایی ها بعد از وقوع انفجار نیز در ارسال اسلحه تعلل به خرج دادند و به همین لحاظ شک در مورد آنان منتفی شده نمیتواند. آنان تا ماه دسامبر برای کمپ اوچره سلاح را ارسال نمودند و (سی. آی. ای) خوب واقف بود که وصول سلاح در آن فصل سال و رساندن آن به مجاهدین حد اقل سه ماه را در بر میگرفت و آن زمانی بود که پروسه خروج قوای شوروی از افغانستان تکمیل میگردد. در عمل نیز چنین شد، از نظر من انفجار کمپ اوچره و تباهی ذخیره بزرگ سلاح و مهمات مجاهدین نقطه عطف بزرگ بود در جریان جنگ. زیرا شوروی در عین زمان مقدار زیاد سلاح و مهمات را در اختیار دولت افغانستان قرار میداد و در مقابل مجاهدین، از امکانات سازماندهی عملیات بزرگ بر علیه آن محروم ساخته شدند. (آی. اس. آی) در حالت شوک و ناامیدی قرار گرفت، زیرا توانمندی آنرا نداشت تا برای پیروزی نظامی مجاهدین در مرحله بیرون شدن قوای شوروی، طرح ها و پلانهای را برای آموزش و هماهنگ سازی فعالیت های آنان در افغانستان سازماندهی نموده و سلاح مناسب را در اختیار آنان قرار دهد. به عباره دیگر یک موقع مهم و حساس برای پیروزی و فتح نظامی که همه در آرزوی آن بودند، از دست رفت. (آی. اس. آی) نتوانست تا سقوط طیاره حامل ضیاءالحق که منجر به مرگ او و جنرال اختر شد، برای جبران این کمبود اقدامات لازم را عملی نماید. در این مدت شانزده ماه وقایع بزرگ اتفاق افتاد، از جمله جنرال اختر از مقام ریاست (آی. اس. آی) سبکدوش گردید، سلاحکوت بزرگ اوچره در نتیجه انفجار از بین رفت و رئیس جمهور با جنرال اختر و جنرالان ارشد دیگر کشته شدند و این همه دلالت بر آن مینماید که ایالات متحده امریکا از صمیم قلب حامی و پشتیبان جهاد نبوده است.

در چنین اوضاع، اشغال جلال آباد میتواندست جواب مساعد و پیروزی دلخواه باشد. در اوایل سال 1987 من و جنرال اختر به این نظر رسیدیم که مساعدترین فرصت برای اینکار بعد از خروج قوای شوروی میباشد. چنانچه گورباچف در سال 1986 افغانستان را "زخم خونین" دانست و خواستار خروج قوای شوروی از آن طی چار سال شد و عملاً شش جزوتام را زمانی خارج ساختند که ستینگر به میدان جنگ رسیده بود. ما در صدد طرح ستراتیژی بودیم که بر طبق آن باید بعد از خروج قوای شوروی از افغانستان پیروزی ما را تأمین مینمود. مناسبات جنرال اختر با امریکایی ها رسمی اما نسبتاً سرد بود. او چندین مرتبه به من گفت که بر امریکایی ها در مورد حمایه آن از جهاد بعد از خروج قوای شوروی اعتماد ندارد، من نیز با او همنظر بودم زیرا از مخالفت آنان با بنیاد گراها و تمایل شان در جهت ایجاد دولت میانه رو ناسیونالیستی در کابل بعد از جنگ آگاهی داشتم.

اتخاذ تصمیم و صدور قرار مناسب برای یک قوماندان چریکی در اثنای آنکه درک مینماید که قوای تحت امرش نسبت به دشمن دست بالا دارد، کار دشواری است، زیرا باید وی قوای پراکنده چریکی را به شکل قوای منظم در آورده و تکتیک و ستراتیژی مناسب را در جهت پیروزی تعیین نماید. او باید نکات ضعف دشمن را تثبیت نموده و بداند که دشمن از لحاظ قوا و امکانات تضعیف گردیده یا خیر؟ قوایش از لحاظ معنویات در چه حالت قرار داشته؟ امکانات عقب جبهه و امکالات آن در چه وضع است؟ پس از ارزیابی این نکات، هرگاه جواب آن به نفع ما باشد، قوماندان باید توانایی و امکانات قوای خویش را نیز از لحاظ تربیه و آموزش برای حملات هماهنگ و متعارف، از لحاظ داشتن سلاح های سنگین و مناسب و مقابله با حملات هوایی دشمن و اینکه آیا قوایش میتواند با تشریک مساعی وسیع به حمله بپردازد ارزیابی نماید. هرگاه تمام موارد مطرح شده مساعد باشد، بنابراین مساعد ترین لحظه است که باید جنگ چریکی را به یک جنگ تمام عیار جبهه وی تبدیل نمود و پیروزی را بدست آورد.

در تاریخ نظامی مواردی متعددی وجود دارد که در آن یک قوماندان گروه چریکی با عجله و بدون محاسبه همه جانبه، برای تبدیل ساختن جنگ چریکی به جنگ تمام عیار جبهوی پرداخته که پیامد آن جنگهای خونین بوده که برای ماه ها و حتی سالها ادامه یافته است. نمونه برجسته این گونه اشتباهات، اقدامات جنرال جیپاپ است که در اوایل دهه پنجاه میلادی بر علیه نیروهای فرانسوی انجام داد. عمل مشابه آن در سال 1968 توسط نیروهای کمونیست، طی عملیات موسوم به Tet در ویتنام جنوبی تکرار شد که منجر به شکست و مرگ 45000 نفر گردید. علت عمده و اساسی این شکست ها و تلفات، عدم هم آهنگی، عدم موجودیت ارتباطات منظم و برتری مورال و روحیات سربازان ویتنام جنوبی بود. با وجود که سرانجام فرانسوی ها و امریکایی ها در مقابل اراده مردم ویتنام مغلوب گردیدند، اما این پیروزی ها به قیمت بسیار گزاف و اشتباهات قوماندانان تمام شده بود.

من و جنرال اختر همواره در این مورد بحث نموده و به این نتیجه گیری رسیده بودیم که حتی بدون موجودیت قوای زمینی شوروی، تغییر تکتیک جنگ چریکی و پرداختن به جنگ جبهوی اقدام خطرناک خواهد بود. ما قبل از سبکدوشی جنرال اختر از (آی. اس. آی) جنگ را بر اساس ستراتیژی معین قبل و بعد از قوای شوروی پیش میبردیم که هدف نهایی آن سقوط کابل بود. هرگاه مردم کابل و نیروهای موجود در آن تسلیم میشدند ما برنده جنگ بودیم و هرگاه از جانب آنان مقاومت صورت میگرفت، در آن صورت امکان حمله مستقیم موجود نبود و ما باید شهر کابل را به محاصره کامل کشیده، راه های امکالاتی آن قطع و از رسیدن مواد خوراکی، مواد سوخت جلوگیری میشد تا دشمن با قلت وسایل جنگی و مهمات مواجه گردیده و منسوبین نظامی از

لحاظ مورال تضعیف و تسلیم میگردیدند و در مقابله با رهبران کمونیست خود قرار می گرفتند. ما در مورد حمله منظم مجاهدین نمی اندیشیدیم، بلکه بر اساس ستراتیژی خویش شعار "وارد کردن هزار زخم" را ادامه میدادیم.

در نقشه (22) نشان داده شده است که شهر کابل چگونه باید توسط پایگاه های مجاهدین باوجود که همیشه مورد حمله قرار میگرفت، به محاصره کشانیده شود. منطقه کوه صافی به حیث پایگاه عمده بر علیه کابل تثبیت گردیده بود. تدابیری برای مسدود ساختن و قطع راه های اکمالاتی از سرحد شوروی و افغانستان تا کابل و قندهار پیشبینی شده و مسدود ساختن تونل سالنگ که شاهرگ حیاتی آن پنداشته میشد، نقش عمده را در اینگونه اقدامات داشت. برای باز ساختن این شاهراه باید قوای بیشتر دولتی از شهر کابل اعزام و ما با افزاز کمین ها فرصت مساعد را برای از بین بردن آنان بدست می آوردیم و مجاهدین امکان آنرا پیدا میکردند تا به با حمله بر سایر گارنیزین ها، آنرا تصرف نمایند.

عملی ساختن این طرح در عمل با دشواری های مواجه بود که از جمله میتوان خروج قوای شوروی، شرایط آب و هوا (زمستان) و دشواری ها برای اکمالات را برجسته ساخت. زمانی که زمینه برای عملی ساختن آن مهیا شد، جنرال اختر از (آی. اس. آی) سبکدوش و من در ماه اگست 1987 به تقاعد سوق شدم و در ماه اپریل 1988 سلاحکوت او جرعه منفجر گردید و در ماه بعد خروج قوای شوروی از افغانستان آغاز شد. در ماه اگست رئیس جمهور و جنرال اختر در حادثه هوایی سر به نیست شدند و همزمان ایالات متحده امریکا در صدور اسلحه به مجاهدین تعلل نمود. زمستان سال 1988 - 1989 بسیار سرد و طاقت فرسا و در اواسط ماه فیروزی خروج قوای شوروی نیز تکمیل گردید، مجاهدین در ماه مارچ به عوض حمله بر شهر کابل، حمله وسیع و جنگ منظم را برای تصرف جلال آباد سازمان دادند.



نقشه (22) پلان جنرال اختر برای حمله بر شهر کابل یا "ختم جنگ"

سوال عمده وجود دارد که چرا چنین حمله صورت؟ چرا پلان ستراتیژیک بعد از خروج قوای شوروی طرح نگردید؟ دادن پاسخ به اینگونه سوالها دشوار است. یکی از علل سرخوشی کاذب و شادمانی بی موجب مجاهدین از پیروزی قریب الوقوع بود. رهبران تنظیمها و قوماندانان چنین می اندیشیدند که دولت کابل با خروج قوای شوروی توان دفاع را نداشته و در اواسط سال 1988 سقوط آنرا حتمی میدانستند، این شیوه تفکر و برداشت غلط و مصروف شدن در جهت تلاش های سیاسی برای ایجاد دولت در پیشاور سبب شکست آنان گردید. حکومت مؤقت افغانستان که در دسامبر 1988 در پیشاور تشکیل اما از طرف جامعه بین المللی به رسمیت شناخته نشد در صدد آن بود تا در ظرف چند ماه به داخل افغانستان انتقال یابد. رهبران و قوماندانان به عوض توجه بیشتر به امور نظامی، بیشتر به معاملات و زد و بند های سیاسی در پیشاور پرداختند تا جا و مقام را در دولت آینده برای خود پیدا نمایند.

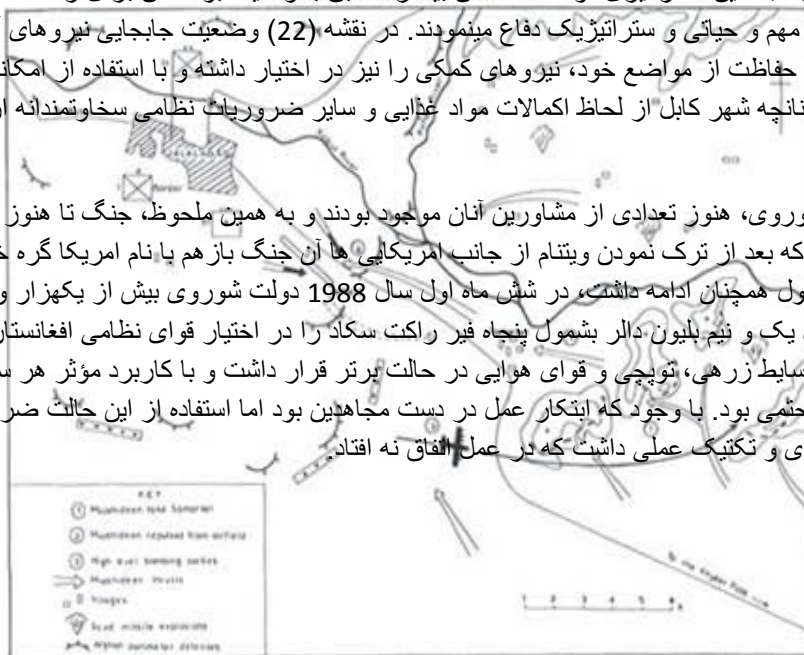
"دولت مؤقت افغانستان" که از هفت تنظیم، تحت حمایت پاکستان تشکیل شده بود، از حمایت و پشتیبانی (آی. اس. آی) برخوردار بود. این "دولت" تصرف شهر جلال آباد را بعد از خروج قوای شوروی هدف عمده خود تثبیت نموده و بر عکس اصول جنگ چریکی، حمله وسیع صورت بر آن صورت گرفت. انتخاب شهر جلال آباد برای حمله این بود که با منقار طوطی در مرز پاکستان 50 کیلومتر فاصله داشت و امکانات اکمالات و تقویت نیروها در خط مقدم جبهه به سهولت موجود بود. این شهر از طریق دره خیبر با پیشاور مرتبط و در صورت پیروزی مجاهدین، آنجا را منطقه آزاد شده اعلام و "دولت مؤقت" به سهولت به آنجا انتقال داده شده میتوانست. از لحاظ سیاسی این خواست معقول بود اما تحقق آن از لحاظ نظامی امر ناممکن بود. بالفرض

هرگاه این شهر توسط مجاهدین تصرف هم میشد، اما آیا قوای مسلح افغانستان فرو می‌پاشید؟ آیا امکان بمبارد وسیع آن موجود نبود؟ آیا سقوط جلال آباد، به معنی سقوط کابل نیز تلقی شده میتوانست؟

حمیدگل به این نتیجه رسیده بود که از لحاظ نظامی این مناسبترین اقدام بوده و در این جهت کارمندان جوان نظامی دفترش با او هم‌نوا گردیده و این با خواست رهبران تنظیم‌ها نیز تطابق داشت. دولت پاکستان و سیاستمداران نیز فشار وارد مینمودند تا آنان از پیشاور به افغانستان منتقل شوند. تصرف سهولت آمیز گارنیزون‌های کوچک اسمار، بریکوت و اسعدآباد در داخل دره کنر، مجاهدین را تا اندازه جری ساخته و چنین می‌اندیشیدند که تصرف جلال آباد نیز به همان سادگی امکان پذیر خواهد بود.

در مقابل اینگونه طرز تفکر مجاهدین، ستراتیژی دولت افغانستان بیشتر منطبق با واقعیت بود. آنان برای زنده ماندن تلاش داشتند و با تمام امکانات از مراکز مهم و حیاتی و ستراتیژیک دفاع مینمودند. در نقشه (22) وضعیت جابجایی نیروهای آنان نشان داده شده است. آنان میتوانستند با حفاظت از مواضع خود، نیروهای کمکی را نیز در اختیار داشته و با استفاده از امکانات هوایی به اکمالات خویش بپردازند، چنانچه شهر کابل از لحاظ اکمالات مواد غذایی و سایر ضروریات نظامی سخاوتمندانه از جانب شوروی اکمال میگردد.

باوجود بیرون شدن قوای شوروی، هنوز تعدادی از مشاورین آنان موجود بودند و به همین ملحوظ، جنگ تا هنوز هم نام شوروی را با خود داشت، همانگونه که بعد از ترک نمودن ویتنام از جانب امریکایی‌ها آن جنگ باز هم با نام امریکا گره خورده بود. اکمالات سلاح و مهمات و پول همچنان ادامه داشت، در شش ماه اول سال 1988 دولت شوروی بیش از یکهزار واسطه زره‌دار و کمک نظامی تقریباً معادل یک و نیم بلین دالر بشمول پنجاه فیر راکت سکاد را در اختیار قوای نظامی افغانستان قرار داد. اردوی افغانستان از لحاظ وسایط زرهی، توپچی و قوای هوایی در حالت برتر قرار داشت و با کاربرد مؤثر هر سه عنصر ذکر شده، شکست مجاهدین امر حتمی بود. با وجود که ابتکار عمل در دست مجاهدین بود اما استفاده از این حالت ضرورت به کاربرد دقیق آن در چوکات ستراتیژی و تکنیک عملی داشت که در عمل اتفاق نه افتاد.



نقشه (23) جنگ جلال آباد

تا ماه مارچ 1989 در حدود 5000 - 7000 مجاهد در تپه‌های اطراف جلال آباد تجمع نمود و شروع حمله قریب الوقوع همزمان با پیشبرد تبلیغات تعجب برانگیز نمود. قوای دولتی مستقر در جلال آباد پیامدهای این جابجایی را پیشبینی و به تقویه مواضع دفاعی پرداخته، از تمدید سیم خاردار تا فرش مین تدابیر گوناگون را اتخاذ مینمود. خطوط دفاعی بیرونی خاصاً به استقامت شرق تا ساحه بیست کیلومتری وسعت داده شد و در شاهراه نمبر یک ممتد به سمت کابل پوسته‌های متعدد دفاعی و امنیتی افزاز گردید. در نقشه (23) طرح تقریبی خطوط دفاعی قوای افغانی و محلات ستراتیژیک نشان داده شده است.

مجاهدین در اوایل ماه مارچ، حمله وسیع مستقیم و جبهوی را از استقامت شرق تا به وادی دره دریای کابل و هر دو طرف شاهراه نمبر یک آغاز کردند. اولین هدف عمده آنها تصرف موضع ثمرخیل در 12 کیلومتری جنوب شرق شهر جلال آباد بود که بر سرک عمومی تسلط داشت. جنگجویان با استفاده از سلاح ثقیل و خفیف و تحت حمایه هاوان و راکت انداز با احساسات و شور و شوق حمله نموده و به پیشروی نیز نائل شدند.

آنان توانستند تا سه کیلومتری میدان هوایی جلال آباد خود را رسانیده و چندین زنجیر تانک T-55 نیز توسط آنان تصرف شد و بنظر من اولین پیروزی در جنگ چریکی بر علیه تانک بود. اما این پیشروی و پیروزی مجاهدین بسیار زودگذر بود، زیرا بزودی در نتیجه تشریک مساعی و هماهنگی قوای زره‌دار، توپچی و هوایی دولت، آنان مجبور به عقب نشینی شدند.

این حمله به تدریج در حالت بن بست قرار گرفت و تعداد زیادی از مجاهدین کشته و زخمی و عده در محاصره قرار گرفته و نتوانستند قوای کمکی و تازه دم برای تقویه و حمایه آنها اعزام گردد. باوجود که در این حمله هشت قوماندان ورزیده و افراد آنان می‌جنگیدند، اما در نبودن شخص ورزیده که طرح تکنیکی مناسب را اتخاذ و همه را هدایت نماید، وجود نداشت. حمله از طرف روز صورت گرفت و مجاهدین پای پیاده و یا هم با استفاده از بایسکل به جبه جنگ آمده و با تاریک شدن هوا به قریه های متروک اطراف مراجعت مینمودند.

از آغاز حمله موج تازه از مهاجرین شامل پیرمردان و پیرزنان و اطفال به پاکستان آغاز گردید و تعداد آن در ماه جون به 20000 نفر رسید. محاصره جلال آباد در نتیجه عدم توانایی مجاهدین در جهت حفظ پیروزی های اولیه ضعیف گردید. علت عمده این ناتوانی ها در عدم همکاری بین مجاهدین و قوماندانان آنها بود. هر قوماندان هر لحظه که میخواست بدون هماهنگی با دیگران به حمله میپرداخت. چنانچه یکی از قوماندانان در حالت عصبی و بر افروختگی به روزنامه «سندی تایمز» گفت: « در این جنگ هیچگونه هماهنگی وجود ندارد، هرگاه در یک جناح، گروه از مجاهدین حمله و درگیر در جنگ میشد، در جناح دیگر مجاهدین خواب خود را پوره مینمایند». نبودن پلان همه جانبه و مشترک و فقدان هماهنگی سبب شد تا مجاهدین در بیشترین قسمت ها عقب نشینی نمایند. شاهراه کابل - جلال آباد به تعقیب مسدود شدن میدان هوایی جلال آباد یگانه راه اکمالاتی و رسیدن قوای کمکی به جلال آباد بود که آنها تحت تسلط مجاهدین قرار داشت، اما مجاهدین به عوض مسدود ساختن کامل آن، گاه گاهی گروههای را برای توظیف مینمودند که توانایی مقابله را نداشته و دشمن میتوانست قطار های اکمالاتی خویشرا از آن مسیر عبور دهند.

موقعیت مجاهدین طی ماه های اپریل، می و جون 1989 خراب و خرابتر گردید، نبود مهمات در نتیجه مصرف نامتوازن و بی موجب روزهای اولی، بعد از سپری شدن چند هفته کاملاً احساس میشد، محموله های ارسالی امریکا حاوی سلاح و مهمات نیازمندی های روزمره جبهه را مرفوع کرده نمیتوانست و سلاحکوت اوچره بعد واقعه انفجار طور دلخواه اکمال نشده و سلاح و مهمات موجود در آن در روزهای اولی مورد استفاده قرار گرفت. بصورت کل نتنها طرح و مفکوره حمله بر جلال آباد از لحاظ ستراتیژیک غیر عقلانی، بلکه عملکرد و اصول تکنیکی بکار برده شده در جنگ و سیستم اکمالات آن نیز ناقص بود که رسوایی و اقتضاح را برای طراحان آن بار آورد.

طراحان این حمله مقاومت و پایداری سربازان قوای افغان را نیز دست کم گرفته بودند. در حال که آنان بخاطر زنده ماندن خود می‌جنگیدند و کشتن اسیران آنها که توسط مجاهدین صورت گرفت، سبب مقاومت و ایجاد روحیه عدم تسلیمی بیشتر در بین آنان گردید. تعداد آنان اگر نسبت به مجاهدین مساوی نبود، کمتر از آنها نیز نبود. آنان بر علاوه توسط آتش قوی حمایه شده و مواضع دفاعی شان مستحکم و از لحاظ ضروریات به موقع اکمال میشدند. هواپیماهای بم افکن و ترانسپورتهی انتونوف 12 روزانه حد اقل بیست بار مواضع مجاهدین را میکوبیدند و برای نابودی قوای پیاده انواع بم ها بشمول بم های خوشه یی مورد استفاده قرار گرفت. این بم ها روی زمین مانند ریگ پخش میشد. هواپیماهای انتونوف باوجود سرعت کم در ارتفاع زیاد پرواز میکردند که راکت ستینگر به آن رسیده نمیتوانست.

از لحاظ روانی ترس از راکت سکاگ نیز اهمیت زیاد داشت، زیرا سبب تلفات زیادی میگردد. حد اقل سه بطریه آن در کابل جابجا گردیده و از طرف پرسونل شوروی فعال میشد. این سلاح برای جبران قوای شوروی در اختیار دولت افغانستان قرار گرفت. هر بطریه آن شامل سه دستگاه پرتاب کننده و سه عراده دیگر برای اکمال آن، دستگاه سیار هواشناسی، تانکر تیل و چندین کانتینر دیگر شامل محل قومانده و سیستم کنترول بود. برای فعال ساختن آن یک ساعت ضرورت بود که طی آن هدف تثبیت و بعد از طی مراحل لازم به آن استقامت پرتاب میگردد. راکت سکاگ استفاده شده در افغانستان دارای سرگلوله به وزن 2000 پوند بود و جلال آباد به سهولت در ساحه پرتاب آن قرار داشت، مجاهدین وسیله هشدار دهنده از پرتاب آنرا نداشتند و تنها بعد از اصابت آن در یک منطقه آگاهی می یافتند. به ملاحظه دفترچه رهنمایی سکاگ، ساحه اصابت آن به شعاع 900 متر بود و تقریباً چارصد راکت از این نوع در جنگ جلال آباد بر تپه های اطراف جلال آباد اصابت نمود و بر اساس معلومات من چار فیر ان در داخل خاک پاکستان نیز فرود آمد.

در طی این جنگ چهار ماهه، مجاهدین نتوانستند جلال آباد را تصرف نمایند و بنابر برداشت من و سایر اشخاص وارد در امور جنگ در افغانستان، این شکست تعجب برانگیز نیست. در این جنگ بیش از سه هزار مجاهد کشته و زخمی شد و ذخایر مهمات و سلاح آن به مصرف رسید. عدم توانایی مجاهدین در عبور از کشتزارمین و رخنه نمودن در مواضع دفاعی، سبب شد تا دشمنان آنان از لحاظ روانی در حالت برتر قرار گیرند. جنگ جلال آباد سبب شد تا قوای مسلح افغان از اعتماد به نفس بیشتر

برخوردار گردد و به جهانیان ثابت بسازد که مجاهدین توانایی پیشروی به سوی کابل را ندارند. جنگ جلال آباد در واقعیت امر چنان شکست بزرگی برای جهاد بود که تا اکنون مجاهدین نتوانستند آنرا جبران نمایند. من فکر میکنم که رهبران مجاهدین تا حال از دروس آن نه آموخته اند.

(برای دریافت معلومات دقیق و مستند پیرامون حماسه جنگ جلال آباد به کتاب محترم محمد نبی عظیمی تحت عنوان «جنگ جلال آباد» منتشره در سایت های متعدد افغانی مراجعه شود. مترجم)

(آی. اس. آی) و رهبران تنظیمها با گزینش بی موقع جنگ تمام عیار به عوض جنگ چریکی نتنها اشتباه بزرگ ستراتیژیک و تکنیکی را مرتکب شدند بلکه با انتخاب شهر جلال آباد برای حمله، وضع را بیشتر مغلق ساختند، زیرا در صورت تصرف جلال آباد، باز هم رژیم کمونیستی سقوط نمی کرد. هم چنان آنها در جریان جنگ بمنظور کاهش فشار بر جلال آباد، میدانهای هوایی کابل و بگرام را تحت حمله قرار ندادند.

در مراحل نهایی این جنگ بود که در تخرار مجاهدین حکمتیار بر افراد مسعود حمله نمود که بعداً عامل اعدامهای انتقامجویانه گردید که در مورد آن قبلاً توضیحات داده شده و این حوادث سبب گردید تا دروازه های اتحاد و نزدیکی برای جهاد برای همیشه بسته گردد.

در مورد اشتباهات تکنیکی این جنگ میتوان کتاب قطوری را تحریر نمود و در شکست حتمی آن نیز هیچگونه شک و شبهه بوده نمیتوانست، زیرا حمله بر مواضع مستحکم در روز روشن و آنهم بدون هماهنگی و تشریک مساعی صورت گرفت. ذخایر کافی موجود نبود و طور دوامدار اکمالات صورت نگرفت، ایالات متحده به موقع کمپ اوچره را اکمال ننمود. با وجود این همه کمبودها، رهبران مجاهدین در اجرای حمله اصرار ورزیدند.

در نتیجه شکست حمله بر جلال آباد و اینکه نزد همه مسجل شده بود که واقعاً حمله فاجعه بار بود، در ماه جون 1989 جنرال حمید گل از پست (آی. اس. آی) سبکدوش گردید. دخیل بودن دوساله او در پیشبرد جهاد ممکن تلخترین تجارب وی بوده باشد، او در حالی در رهبری (آی. اس. آی) قرار گرفت که پیروزی بسیار نزدیک بود و زمانی آنرا ترک کرد که مجاهدین به شکست سختی مواجه شده بودند. کم شدن کمک های امریکا به مجاهدین، سقوط هواپیمای رئیس جمهور، انفجار ذخیره گاه بزرگ اوچره، اوج اختلافات بین رهبران تنظیمها در آستانه خروج قوای شوروی و مهمتر از همه شکست بزرگ جلال آباد سبب آن گردید تا بی نظیر بوتو، وی را دوباره به اردو تبدیل نماید. جانشین او جنرال شمس الرحمن کالو شد که توسط ضیاءالحق نسبت اینکه خواستار واگذاری پست لوی درستیز به شخص دیگری بود به تقاعد سوق شده بود. وی طرفدار طرح امریکا مبنی بر تحت فشار قرار دادن مجاهدین بود و همچنان نتوانست وحدت را در بین رهبران تنظیمها ایجاد نماید.

با شکست در جنگ جلال آباد، جهاد دیگر نتوانست مانند سابق بازار گرمی داشته باشد. مجاهدین نتوانستند به جهانیان نشان بدهند که با پیشبرد جنگ چریکی، میتوان ابر قدرت را مجبور به عقب نشینی نمود، مشروط بر اینکه وسایل جنگی در اختیار آنان قرار گیرد، اعتقاد برای جهاد وجود داشته باشد و رهبری نظامی معقول امور را سازماندهی نماید. با این صفات پیروز آنها حتمی است و با کمبود یکی از این عناصر اردوی نیرومندی نمیتواند به پیروزی دست یابد. مطالعه تاریخ جنگ بزرگترین آموزگار برای نظامیان و سیاستمداران است، زیرا آموزه های آن باربار تکرار گردیده است، اما مشکل بزرگ همانا فراگیری آن است.

پسگفتار

"ناتوانی موجب ناامیدی میشود و تاریخ گواه آن است که ناامید شدن، سرنوشت جنگ را تعیین میکند، نه از دست دادن زندگی"
کاپیتان باسیل لیدل

هارت. نویسنده "کتاب جنگ واقعی 1914-1918" (1930)

در این تازگی ها ضمن بازدید از پیشاور، با رهبران تنظیمها ملاقات و با همزمان سابقه تجدید دیدار نموده و به داخل افغانستان رفتم. منظور از این بازدید این بود تا دریابم که جهاد که توانست شوروی را شکست دهد، چرا نتوانست رژیم نجیب الله را سرنگون سازد. نتایج بازدید برایم بسیار تأثر آور بود، زیرا مجاهدین در حالت ناامیدی قرار داشته، خسته و عصبانی بنظر رسیده و اختلافات و نزاع های ذات البینی، توانمندی آنها را در جهت مقابله با دولت کابل به تحلیل برده بود.

با یک نگاه به گذشته و تحلیل حوادث و واقعات که طی این سه سال اخیر اتفاق افتاده است، میتوان نتیجه گیری کرد که سیاست عمدی ایالات متحده امریکا مانع پیروزی نظامی ما در افغانستان گردیده است. امریکایی ها با بیرون شدن قوای شوروی به مرام اصلی خویش که اخذ انتقام ویتنام از آنان باشد نائل شدند. هر دو ابرقدرت به این تفاهم رسیدند که نجیب الله و چپی ها میتوانند با

میان‌ه روها، دولت آشتی ملی را ایجاد نمایند و در این حالت ثبات و آرامش در افغانستان و مناطق مرزی پاکستان تأمین نخواهد شد.

کمک به ملیونها پناهنده و هزاران مجاهد که تا حال در پاکستان زندگی مینمایند کم خواهد شد و آنان باید به وطن شان برگشت نمایند، اما به باور من اکثریت آنان حاضر نخواهند شد که به خانه های ویران شده و مزارع مین گذاری شده عودت نمایند. این تهدید نیز وجود دارد که تعدادی از آنها که در بعضی جاها نسبت به ساکنین محلی بیشتر و مسلح نیز میباشد با رد این پیشنهاد، ممکن مورد استفاده سوء عمال خاد، (ک. گ. ب) و (راو) قرار گرفته و با درگیری بین جناح ها، بیروت مشابه را بوجود خواهند آورد. پیشاور از این لحاظ بیشتر از همه آماده تبدیل شدن به بیروت است که یقیناً این طرح موافق طبع هند نیز خواهد بود.

به باور من اولین قدم در راه ناکام ساختن جهاد، دور ساختن جنرال اختر توسط رئیس جمهور پاکستان و بنابر تحریک ایالات متحده امریکا بود. با دور شدن جنرال اختر، توطئه های گوناگون سیاسی در جهت تضعیف توانمندی نظامی مجاهدین عملی گردید. جنرال اختر که همیشه در مورد فشارهای گوناگون مقاومت میکرد جداً خواستار پیروزی نظامی مجاهدین و استقرار حکومت اسلامی در کابل بود. او در این مورد انعطافیت ناپذیر بود و به همین جهت امریکا فشار زیادی را برای دور ساختن وی بر ضیاء وارد ساخت و همزمان رئیس جمهور نیز چون در این مقطع زمانی به پیروزی باورمند گردیده بود، میخواست با دور ساختن جنرال اختر، تمام دستاوردهای آنرا بنام خود رقم زند و همزمان صدراعظم را که روابط تیره با جنرال اختر داشت نیز خوشنود و راضی سازد.

انفجار ذخیره گاه بزرگ سلاح مجاهدین در اوجره، دومین ضربه بزرگ بود که سبب تضعیف موضع مجاهدین گردید. انفجار زمانی صورت گرفت که جنرال گل (حمید گل) جدیداً در راس (آی. اس. آی) قرار گرفته و با پالیسی امریکا مبنی بر توزیع مستقیم سلاح به قوماندانان همونوا شده و روی همین علت مقدار زیاد سلاح و مهمات در آن کمپ انباشته شده بود. امریکا علاقمند بود تا قوای شوروی بصورت امن عقب نشینی نماید، در حالی که مجاهدین مخالف این شیوه بودند. امریکایی ها به هیچوجه مایل نبودند تا در عقب نشینی قوای شوروی به کدام علت و بهانه تعلل صورت گیرد و یا به تعویق انداخته شود و در همین راستا برای مدتی ارسال سلاح را به پاکستان به تعویق انداخت و همزمان با آن بیشتر از ده هزار تن سلاح و مهمات ذخیره شده در کمپ اوجره نابود گردید و هفته بعد از آن توافقات ژنو به امضا رسید. به اینگونه توانایی مجاهدین برای ادامه عملیات تضعیف گردیده و قوای شوروی توانست بصورت مصئون خارج شود. با توجه به مطالب ذکر شده آیا میتوان گفت که این همه تصادفی بوده است؟

اکمالات سلاح از طریق (سی. آی. ای.) برای مجاهدین بصورت منظم صورت نمیگرفت، در حال که اکمالات سلاح و ضروریات دولت کابل مانند سابق ادامه داشت. و آیا این نیز تصادفی است؟

حادثه سقوط هواپیما که منجر به کشته شدن عمدی رئیس جمهور و جنرال اختر و مرگ تصادفی سفیر امریکا و آتش نظامی آن کشور شد، ضربه دیگری در چنین شرایط بود. اقدامات امریکا بعد از وقوع حادثه سبب شد تا قضیه طور شاید و باید تحقیق نگردیده و عاملان آن تثبیت نگردد. رویداد حادثه نشان داد که در آن احتمال دست داشتن عمال (ک. گ. ب.) و یا خاد در همدستی برخی از منسوبین نظامی پاکستان موجود بود. افشای این توطئه میتوانست سبب ناکامی برنامه های امریکا گردید. زیرا بنابر مطالبات و خواست عمومی باید اقداماتی تلافی جویانه جهت اخذ انتقام مرگ عمدی دو مامور ارشد امریکا صورت میگرفت. امریکا در مرگ ضیاء چند قطره اشک تمساح گونه ریخت، اما در واقعیت امر آنها از مرگ او متأسف نیز نبودند. زیرا آنها بیشتر از برنامه های هستوی او نگران بودند تا حمایت او از بنیادگرایی اسلامی. آنها مخالف شیوه حکمروایی او به شیوه نظامی و عدول از اصول دموکراتیک بودند و همزمان انکشاف برنامه هستوی او تهدید بود که نمیتوانستند بگونه سیاسی آنرا متوقف سازند.

در اواخر سال 1988 ایالات متحده امریکا بر پاکستان فشار وارد نمود تا دولت انتقالی را برای افغانستان تشکیل دهد. این اقدام قبل از خروج قوای شوروی و بدون اینکه پیروزی نظامی مجاهدین مسجل گردد، اتخاذ گردید. هدف عمده این عمل بی موقع این بود تا توجه مجاهدین را از جنگ به زد و بند های سیاسی معطوف ساخته و در نتیجه سازش و مصالحه مطابق خواست امریکا عملی شود. در حالی برقراری دولت اسلامی در کابل، بدون پیروزی نظامی ناممکن میباشد.

در اواسط ماه فیروزی تمام قوای شوروی بجز عده معدود از مشاورین نظامی آنان از افغانستان خارج شدند اما اکمالات لوژستیکی آنان همچنان ادامه داشت. پروسه خروج قوای شوروی طبق پلان عملی شد، بجز از وقفه کوتاه ماه نوامبر 1988 که در نتیجه حملات مجاهدین صورت گرفت و بعد از آن نسبت سردی هوا و نبودن سلاح و مهمات کافی مجاهدین نتوانستند موانع برای آنان ایجاد نمایند.

به ادامه خروج قوای شوروی، دولت پاکستان، (آی. اس. آ)، (سی. آی. ای) و رهبران مجاهدین تصمیم گرفتند تا جنگ چریکی را به جنگ جبهوی تمام عیار مبدل نمایند و بر طبق این تصمیم حمله وسیع بر جلال آباد صورت گرفت که به شکست مقتضحانه انجامید. این حمله از لحاظ ستراتیژی و تکنیک دارای نواقص بیشمار بود و در نتیجه آن ضربه بزرگی بر جهاد وارد گردید. این شکست بهانه را برای مصالحه سیاسی فراهم ساخت. به باور من برندگان اصلی جنگ در افغانستان امریکایی ها بودند، زیرا آنها با حمایه و پیشبرد این جنگ چریکی توانستند، انتقام شکست ویتنام را از شوروی اخذ و در نهایت از جاگزینی دولت اسلامی به عوض دولت کمونیستی کابل جلوگیری نمایند. عقب نشینی قوای اتحاد شوروی برای آن کشور نیز موفقیت بار بود، زیرا با وجود که نجیب الله دست نشانده آن در کابل بر قدرت باقی ماند، اما گریباف به حیث قهرمان در غرب شناخته شد. بازندگان اصلی این جنگ بدون شک و شبه مردم افغانستان است. زیرا خانه های آنان ویران، زمین های زراعتی به کشتزار مین مبدل گشته، پدران، پسران و شوهران در این جنگ کشته و قربانی شدند.

پایان.

Rahema Seite 15

مجاهدین که بود عوامل همه آباد، جلال بر حمله در شکست از ناشی ضربات و ورزیده یابند دست پیروزی به نتوانستند

- 1 pdf-<http://rahema.org/app/download/5791166816/haqaiq+pushte+parda>
- 1 pdf <http://rahema.org/app/download/5791240484/talak+khers.pdf1>
- 3.pdf-<http://rahema.org/app/download/5791308556/talak+khers+>
- 4.pdf--<http://rahema.org/app/download/5791377761/talak+khers+ia+hqaiq+pushte++parda+>
- 5.pdf--<http://rahema.org/app/download/5791437998/talak+khers+>
- 6.pdf-<http://rahema.org/app/download/5791494738/talak+khers+>
- 7.pdf-<http://rahema.org/app/download/5791553262/talak+khers>
- 8 pdf-<http://rahema.org/app/download/5791634267/talak+khers>
- 9 pdf-<http://rahema.org/app/download/5791667997/talak+khers+->
- 10.pdf-<http://rahema.org/app/download/5791727252/talak+khers+>
- 11 pdf-<http://rahema.org/app/download/5791775143/talak+khers->
- 12 pdf <http://rahema.org/app/download/5791831395/talak+khers>
- 13pdf<http://rahema.org/app/download/5791869243/talak+khers+>
- <http://rahema.org/app/download/5791921997/talak+khers--+14.pdf>
- <http://rahema.org/app/download/5791998766/talak+khers--15.pdf>